

تاریخ وصول: ۸۵/۱۰/۲۸

تاریخ تأیید: ۸۶/۴/۲۴

## جایگاه عقل نزد عالمان مسلمان

فاطمه علی پور\*

از عالمان و فقیهان شیعه و سنی عقل را معتبر و دارای حجیت دانسته‌اند و از آن در استنباط احکام شرعی بهره برده‌اند.

**کلیدواژه:** عقل، نقل، خرد ستیزی، اهل حدیث، اخباریان، احکام شرعی.

### عقل و نقل

بدون تردید یکی از مسائل مهم وجدی که به طور گونه‌ای که بشر نمی‌تواند آن را مغفول عنه قرار دهد و از کنار آن بی تفاوت بگذرد، حتی کسانی که به عقل بهایی نداده‌اند، به شدت به آن نیازمند بوده‌اند. در دین مبین اسلام، عقل و خردورزی بسیار ارزشمند بوده و از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به گونه‌ای

\*عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور، واحد کرج.

نشانی اینترنتی: alipour.fateme@yahoo.com

**چکیده:** قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) برای عقل نقش هدایتگری قائل شده‌اند و حکم عقل را همان حکم شرع دانسته‌اند. از تعالیم قرآن کریم و روایات معصومین (ع) به دست می‌آید که تعقل و خردورزی امری ارزشمند است. این در حالی است که همواره در طول تاریخ شاهد حضور جریان‌های عقل ستیزی همچون اهل حدیث و اخباریان بوده‌ایم که به تفکر و عقل هیچ بهایی نداده‌اند. از سوی دیگر گروهی دیگر

مستمر و مداوم در طول تاریخ بشر مطرح بوده، مسئله عقل و حدود توانمندی آن است چه که فصل ممیز انسان با دیگر جانداران که او را درست در یک جایگاه برتر قرار داده و همیشه با وی است و از هدایت‌ها و فرمان‌ها و منهیاتش بهره می‌برد، همان عقل که مقوم ذاتی و موجب نوعیت او است. انسان ذاتاً عاقل خلق شده است و این عقل هدایتگر انسان برای درک حقایق عالم و تشخیص آینده روشن از تاریک و بایدها و نبایدها، خوبی‌ها و بدی‌ها است، به

بیش از شیعیان به این تبیینات عقلی محتاج بودند، ولی از نظر علمای شیعه بجز قیاسی که در منطق قیاس برهانی نامیده می‌شود هیچ یک از این ادله دارای اعتبار نیست.

در میان علمای شیعه نیز با دو جریان ضد یکدیگر روبرویم که عبارتند از: مخالفان عقل که اخباریان نامیده می‌شوند در مقابل اصولیان و متکلمان که برای عقل جایگاهی ویژه قائل‌اند. یکی از میدان‌های اختلاف اخباریان و اصولیان رساله اعتقاد الامامیه، از شیخ صدوق و دیگری رساله تصحیح الاعتقاد اثر شاگرد برجسته وی، شیخ مفید، فقیه، محدث و متکلم نامدار شیعه است.

در تحلیل تاریخی اختلاف میان معتقدان به اعتبار عقل و مخالفان حجیت عقل می‌توان از برخورد شیخ مفید با استاد خود الصدوق که هر دو محدث و متعلق به یک مذهب و یک زمان و فرهنگ بوده‌اند، یاد کرد و ریشه‌های نزاع تاریخی «مجتهدان» و «اخباریون» را دریافت. در یک طرف یک فقیه با مشرب اخباری محض (شیخ صدوق)، و در طرف دیگر فقیه دیگری در کسوت متکلم (شیخ مفید) و در واقع طرفدار استدلال و بهره‌گیری از عقل، قرار دارد. البته باید توجه داشت که در زمان این بزرگان به علم «اصول فقه» بسا به دیده علمی مستقل نمی‌نگریستند و مسائل عمده و اولیه علم اصول در ضمن مسائل علم کلام بررسی و بحث می‌شد.

از اینرو - که علم کلام مادر و سلف علم اصول فقه است - شیخ مفید در زری یک متکلم در مقابل شیخ صدوق به عنوان یک اخباری نیز همان اختلاف اختلاف آن‌ها را به عنوان دعوی اخباری و مجتهد نشان می‌دهد و نشانگر جبهه‌ای از نزاع این دو جناح است. (خامنه‌ای، ۱۳۸۴، صص ۵۴، ۵) قبل از مقایسه تطبیقی

که از عقل و شرع در کنار یکدیگر یاد می‌شود و فرهنگ غنی اسلامی بر دو ستون محکم عقل و نقل استوار شده است.

قرآن کریم به عنوان یک کتاب آسمانی عقل و نقل را معتبر دانسته و سلوک در هر یک از این دو طریق را تأیید کرده است. کشف و شهود معنوی و حضوری که از راه اخلاص، بندگی، تهذیب و تزکیه نفس حاصل می‌گردد و از نظر قرآن و روایات معتبر شناخته شده است، با عقل غیر مشوب به اوهام معارض نبوده و به هیچ وجه به نتیجه آن‌ها تردید ندارد.

در بررسی تاریخی علوم اسلامی به مسائل مشترک میان علم کلام و قرآن، حدیث و فقه اسلامی بر می‌خوریم که گاهی سبب برخورد و مباحثات بسیاری میان اصحاب عقل و نقل گردیده است. یکی از این مسائل، اعتبار و حجیت عقل بشری است که میان این دو بینش معرفتی، یعنی علم کلام و علم حدیث که هر دو از آب‌شخور قرآن سیراب می‌شوند، نزاع افکننده است، به گونه‌ای که در میان علمای اهل سنت و شیعه با دو جریان متفاوت روبرو هستیم. در میان اهل سنت نزاع میان دو دسته یعنی اهل حدیث که به عقل هیچ بهایی نمی‌دهند و دسته‌ای دیگر که در کنار قرآن کریم، سنت و اجماع، عقل را هم دارای حجیت دانسته‌اند برقرار است. در دسته اخیر عقل را هم به مثابه یک منبع تشریحی مستقل مطرح کرده‌اند که با مفاهیمی چون «قیاس»، «استحسان»، «مصلح مرسله» و «فتوای صحابه» می‌باشد که این موارد گونه‌ای ادله نزد فقهای اهل سنت‌اند که معلول فقدان نص بوده و بر استحسان‌های بشری و اجتهاد تکیه دارند. هر یک از فقها بسته به پیش فرض‌های خاص خود، آن‌ها را به گونه‌ای تأویل و یا ابطال می‌کنند. (الشاطبی؛ [بی تا]، ج ۱، ص ۳). از آنجا که اهل سنت بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) از تبیینات ائمه معصومین (ع) بی بهره بودند،

میان این دیدگاه‌ها لازم است که ابتدا مفهوم و حقیقت عقل و میزان تأیید آن توسط لسان شرع برای ما مشخص شود.

### عقل در قرآن کریم و سخنان معصومین (ع)

عقل، عقال و اعتقال از یک ریشه است و در لغت به معنای بستن و محدود کردن است. طنابی که با آن پای شتر را می‌بندند، عقال می‌گویند. به عقل آدمی عقل می‌گویند برای این که انسان با آن از رهایی مطلق و یله شدن فکری و بی انضباطی اندیشه‌ای نجات می‌یابد و به افکار، آراء و نظریات خود نظم می‌دهد و برای همه آن‌ها چهارچوب منطقی و فکری فراهم می‌کند و انسان را از سقوط در وادی جهل می‌رهاند (المنجد فی اللغة والاعلام، ۱۹۸۸، ص ۵۲۰).

قرآن کریم هدایتگری عقل را همسنگ و در کنار هدایتگری انبیاء ذکر می‌کند و فرماید: «وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فی اصحاب السّعیر» «آن‌ها می‌گویند اگرما سخنان انبیاء را شنیده بودیم یا به دستور عقل رفتار می‌کردیم، امروز از دوزخیان نبودیم.» (ملک ۱۰)

حضرت علی (ع) درباره عقل می‌فرماید: «العقل شجره ثمرها السخاء والحياء» (خوانساری، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۳۲۹). آن بزرگوار در این حدیث عقل را به درختی تشبیه می‌کند که میوه آن سخاوت و حیا است. سخاوت در ارتباط با مسائل مادی و حیا در ارتباط با مسائل اخلاقی، نفسانی و جنسی است؛ یعنی انسان عاقل دارای قدرتی است که از آن به عقل تعریف می‌شود و آن قدرت در او دائماً در حال رشد و شکوفایی است و انسان را به پوییش می‌خواند و در هر مرحله ثمرات ارزشمندی از قبیل حیا و ادب را در اختیار او قرار می‌دهد که انسان را از پرده‌داری و هتک حرمت‌ها دور می‌سازد. مرحوم مجلسی در

بحار الانوار از امام حسین (ع) از پدر بزرگوارشان حضرت علی (ع) درباره عقل این طور نقل می‌کند که «رسول گرامی اسلام (ص) چنین فرمودند: [خدای متعال عقل را از نور پوشیده در علم خودش آفرید...]]» (مجلسی، ۱۳۹۷، ج ۱، ص ۱۰۷، ح ۱). همان طور که ملاحظه می‌کنیم در این حدیث پیامبر اکرم (ص) عقل را در کنار سایر موجودات عالم قرار نمی‌دهد و آن را جوهری نورانی و روشن می‌داند که منشاء ظهور حقایق دیگر است. از این جهت سنخ آن از سنخ عالم ربوبی بوده و از حقیقت انوار خداوندی خلق شده و مساوی علم است، به گونه‌ای که اگر عقل به صورت یک موجود تجسم یافته زنده‌ای درآید، علم و آگاهی، چشم او، زهد به منزله سر او که افضل فضیلت‌های بشری است، حیا به منزله چشمانی که موجب کشف امور و حقایق عالم می‌شود، کار حکیمانه به منزله زبان و رأفت و رحمت و منشأ افاضه و پذیرش حقایق عالم بالا به سوی او است. فلاسفه نیز عقل این جوهر نورانی را حقیقتی مجرد از ماده و آثار ماده هم از جهت ذات و هم از جهت فعل دانسته‌اند و به همین دلیل عقل عین علم و آگاهی، روشنی و حضور است. عقل ظرفی نیست که علم درون آن ریخته شود، بلکه عقل خود مظروف است. چه اگر هر عقلی مجرد است، هر مجردی هم عاقل است، در صورتی که دارای تجرد تام باشد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۲۸۴) و نفس انسانی در مرتبه عقلانیت دارای همین نوع حالت تجرد است و چون موجود مجرد، تام و کامل است عین حضور و ظهور حقایق و معارف بشری و الهی است. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۲۸۵) از همین روست که صدرالمتألهین علم رانحوی وجود و بلکه عین وجود میدانند. (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۳۰۰) با این نگرش عقل می‌تواند کاشف از حقیقت و منشأ کشف

فالرسول و الانبياء و الائمه عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول (همان جا؛ ج ۱، ص ۱۶) « ای هشام خداوند بر مردم دو حجّت دارد: حجّت آشکار و ظاهری و حجّت باطنی، حجّت آشکار، رسولان و انبیاء و امامانند و اما حجّت باطنی عقل‌ها است.

### جریانات مخالف عقل

عبارت معقول و منقول تعبیری جامع است و بیانگر فرهنگ و معارف اسلامی است و در میان اندیشمندان مسلمان عقل و شرع همواره در کنار یکدیگر به عنوان چراغ روشن هدایت مطرح بوده است، اما همان‌طور که در طول تاریخ بشر همواره کسانی بودند که به عنوان جریان‌های ضد عقل و اندیشه به معرفت بشری ستیز کرده‌اند، در میان مسلمین هم کسانی بوده‌اند که با فلسفه و روش عقلی به ستیز برخاسته‌اند که ایشان را میتوان در سه دسته ذیل جای داد:

۱. بسیاری از عرفا و اهل سلوک که استدلال عقلی و سعی فکری را حجاب معرفت دانسته و رها شدن از آن را شرط وصول به مقصد می‌شناسند.
۲. مؤمنان و معتقدان به ادیان، آن‌ها که جمود بر ظواهر دینی را در مورد اصول اعتقادات وجه همت خویش ساخته و هرگونه تعمق و تدبر و یا اندیشه در معانی دینی را به شدت محکوم و مردود می‌دانند.
۳. تحصیلی مذهب‌ان و کلیه کسانی که تنها به قضایای علمی و تجربی تکیه کرده و برای آنچه از حوزه علمی و تحصیلی بیرون است کوچک‌ترین اعتباری قائل نیستند. این سه گروه اگر چه در مخالفت و ستیز با فلسفه و تعقل هماهنگ و همسواند اما نوع مخالفت و سبک برخورد آنان با خرد، فلسفه و اندیشه‌ورزی به هیچ وجه یکسان و یکنواخت نیست. در این پژوهش با توجه به موضوع مورد بحث به بررسی و

و فهم مسائل کلی و اساسی، عقلانی و مورد نیاز کمال بشریت باشد. و حکمت، تدبیر، عفت، حیا، زهد، وارستگی، حریت و آزادگی، همت بلند، رأفت، رحمت و دلسوزی، نوع دوستی، ایثار و فداکاری و دیگر ارزش‌های اخلاقی و انسانی همگی از خصوصیات و علائم عقل و عقلانیت است و به همین دلیل عقل و عقلانیت ملاک فهم خوبی‌ها و بدی‌ها، بایدها و نبایدها و بالاخره ملاک ثواب‌ها، عقاب‌ها، پاداش‌ها و کیفرها است و اساساً در اندیشه‌های شیعی، دین، تدین و تعهد به مبادی دینی و اخلاقی و التزام به حسن، قبح، عدالت و عدل‌گرایی با عقل و عقلانیت قابل تفسیر و تحلیل می‌باشد. و با قطع نظر از عقل و عقلانیت، تدین و اعتقاد به هر یک از باورهای دینی از پشتوانه منطقی و فلسفی خالی خواهد بود و به صورت یک سلسله امور بی‌معنا و پوچ در خواهد آمد. چنان که امیرالمومنین (ع) می‌فرمایند: (علی قدر العقل یکون الدین) (خوانساری، ۱۳۷۳، ج ۴، ک، ۶۱۸۳) دین انسان‌ها به اندازه عقل آنان است، یعنی هر اندازه عقول انسان‌ها کامل‌تر و قوی‌تر گردد، به همان اندازه، دین آنان کامل‌تر و قوی‌تر خواهد بود و نیز فرمودند: (صلاح البریه العقل) (همانجا، ۱۹۶، ک، ۵۸۰۳) اصلاح عالم و جهان با عقل و تعقل و عقلانیت است. امام صادق (ع) می‌فرمایند: « هر که عاقل است دین دارد و هر که دین دارد به بهشت می‌رود. (کلینی، ۱۳۴۴، باب عقل و جهل، ج ۱، ص ۱۱) و نیز ایشان در این حدیث که «العقل دلیل المومن» (همانجا، ج ۱، ص ۱۶) به‌طور صریح بر راهنما بودن و هدایتگر بودن عقل تأکید می‌نماید.

امام کاظم (ع) نیز به‌طور صریح در حدیث ذیل حجیت عقل را اثبات می‌نماید: (یا هشام ان الله علی الناس حجّتين: حجه ظاهره و حجه باطنه فاما الظاهره

ملاقات با ابن سینا می‌گوید: هر جا ما با چراغ روشن رفتیم، این شیخ با عصای استدلال قدم گذاشت. در آثار عرفا بسیار دیده می‌شود که از عقل و استدلال فلسفی نکوهش شده و فلاسفه را حقیرانه نگریسته‌اند. ولی در همه این موارد منظور عرفا و اهل سلوک این بوده که در مرحله استدلال محض و تفلسف صرف نباید توقف کرد. زیرا منازل معنوی سلوک و مقامات باطنی از پیچ و خم استدلال بالاتر بوده و دامنه شناخت و معرفت در آنجا گسترده‌تر است. (ابراهیمی دینانی؛ ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۰) بنابراین آنچه عرفا در نکوهش از عقل و استدلال ابراز داشته‌اند صرفاً به منظور این بوده که توقف در مرحله استدلال عقلی و غفلت از مقامات معنوی سلوک و شهود عرفانی، می‌تواند انسان را از وصول به مقصد دورتر باز دارد.

عارفان بر این عقیده‌اند که استدلال عقلی در عین این که معتبر و ارجمند است از عالم علم حصولی و عالم ماهیات فراتر نمی‌رود. پس خلاصه اعتراض عرفا به اهل تعقل و اندیشه آن است که چرا در تعقل و استدلال توقف کرده‌اند و از مقامات بالاتر غافل مانده‌اند و به مراحل پایین اکتفا کرده‌اند. در حالی که ایراد اهل ظاهر به اهل تعقل این است که این گروه از مرحله جمود به ظواهر دینی تجاوز کرده و راه طغیان و انحراف در پیش گرفته‌اند. به عبارت دیگر به اعتقاد اهل ظاهر باید در مرحله جمود بر ظواهر توقف کرد و از هرگونه تعمق و تفکر در متون دینی که خود نوعی تعالی و فرا رفتن است، اجتناب ورزید. پس اهل تعقل و اندیشه از سوی دو گروه و به واسطه دو جهت متقابل مورد اعتراض واقع شده‌اند. این دو جهت متقابل یکی فرو ماندن در تعقل است و دیگری فرا رفتن از ظواهر و در همین راستا می‌بینیم که در طول تاریخ فرهنگ اسلامی اکثر فقها و محدثان

دیدگاه دسته اول و دسته دوم به عنوان مخالفان عقل و خردورزی می‌پردازیم.

تفاوت میان عرفا و اهل ظاهر در باب مخالفت با عقل و اندیشه‌های فلسفی در این است که اهل ظاهر اساس کار خود را جمود بر ظاهر قرار داده‌اند و در جزم بر جمود، متعصبانه اصرار می‌ورزند، طریق تفکر و تعمق در معانی دینی را مسدود کرده و مجال برای بروز اندیشه‌های فلسفی باقی نمی‌گذارند. کسانی که بر اثر جمود بر ظاهر، در قلب و دروازه ذهن خود را مسدود کرده متعصبانه اصرار می‌ورزند که از ورود هرگونه اندیشه تازه و فکر جدید در عالم درون جلوگیری کنند. ولی دسته دیگر که عرفا و اهل سلوک می‌باشند ستیزه‌گری خود را با تعقل و فلسفه، بر اساس جمود به ظواهر و تعصب در این مقام استوار نساخته‌اند. « آنچه موجب شده که عرفای عالی مقام با دیده تحقیر به عقل بنگرند جز علو مقام و رفعت درجه در وادی سلوک، چیز دیگری نیست. عارف با قدم سلوک و معرفت، طی طریق کرده و با گذشتن از وادی‌های سهمناک و منازل صعب العبور نفس، به قلّه قاف شهود و وادی ایمن یقین نائل گشته است. چشم عارف حقیقی، چشم حق بین است. او به دیده حق می‌نگرد و به همین جهت، جز حق چیز دیگری نمی‌بیند. پر واضح است که وقتی انسان در اثر وصول به مقام معرفت همه چیز را به دیده حق می‌نگرد، تکلف استدلال و کوشش‌های فلسفی را کودکانه دانسته و ارزش چندانی برای آن قائل نخواهد بود. وقتی شاعر و عارف معروف، جلال الدین مولوی، پای استدلالیان را چوبین دانستند، معنای سخنش این است که قدرت برهان و استدلال فلسفی در مقام مقایسه با توانایی و کشش شهودی، ناچیز است و نمی‌تواند با آن برابر باشد. عارف بزرگ دیگر، ابوسعید ابوالخیر، است که پس از

تیمیه برای اثبات این مدعا که در هنگام تعارض شرع و عقل، شرع مقدم بر عقل خواهد بود، به عقل تمسک بسته و به این نحو اقامه برهان کرده است. «اذا تعارض الشرع و العقل، وجب تقديم الشرع. لأن العقل مصدق للشرع فی کل ما أخبر به؛ والشرع لم یصدق العقل فی کل ما أخبر به» (همان، ص ۱۳۸) یعنی دلیل تقدم شرع بر عقل این است که همه آنچه در شرع وارد شده، مورد تصدیق عقل قرار گرفته است. ولی همه آنچه عقل آن را می‌پذیرد، مورد تصدیق شرع نیست. به عبارت دیگر می‌توان گفت در نظر ابن تیمیه اعتبار احکام عقل، مشروط به امضای شرع است ولی اعتبار احکام شرع هرگز مشروط به امضای عقل نیست.

ابن تیمیه برای اثبات این مدعا، که در هنگام تعارض عقل و شرع باید شرع را مقدم دانست، دست به استدلال منطقی زده و برای اثبات مقدم نبودن عقل به خود عقل تمسک کرده است. او به خوبی می‌داند که برای عقب راندن عقل از معرکه نزاع، باید به خود عقل توسل جست، زیرا محکوم کردن عقل جز به وسیله عقل امکان پذیر نیست. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۴) ابن تیمیه دلیل سخن خود را چنین ابراز کرده است: «عقل که متولی و متصدی درک حقایق است، پیغمبر خدا را به عنوان تولیت در وصول به حقایق پذیرفت و سپس خود را از مقام تولیت عزل کرد. زیرا عقل، آگاهی دارد که تصدیق و ایمان آوردن به آنچه پیغمبر از جانب خدا آورده لازم است و اطاعت از دستورات او نیز واجب می‌باشد. برای مثال هرگاه یک شخص عامی که تقلید از مجتهد جامع شرایط برای وی واجب است از طریق شخص عامی دیگر به وجود شرایط جواز تقلید از مجتهد جامع شرایط آگاهی پیدا کند و سپس بین همین شخص عامی که عامی اول را به وجود شرایط جواز

اعم از شیعه و سنی به فلسفه و سایر علوم عقلی روی خوش نشان نداده‌اند. ولی این مخالفت شدت و ضعف داشته است، چنان که در فرهنگ اسلامی در حوزه فقه و کلام با دو جریان مخالف هم روبروایم. در میان فقهای شیعه ملامحمدامین استرآبادی (وفات ۱۰۳۰) و در میان فقهای اهل سنت ابوالعباس تقی الدین احمد بن عبدالعلیم معروف به ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) به عنوان مخالفان سرسخت تعقل و خردورزی ظاهر می‌گردند که در ذیل دیدگاه هریک بیان می‌گردد.

### عقل در نگاه عالمان اهل سنت

از آنجا که اندیشه اشعری به عنوان باور غالب بر جهان اهل سنت سیطره دارد و در نگاه اشعری به عقل و خردورزی بهای چندانی داده نمی‌شود. در میان علمای اهل سنت ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸) بزرگ ترین جزم اندیش و سرسخت‌ترین مخالف عقل و تفکر مطرح است. ابن تیمیه برای جلوگیری از هرگونه اندیشه و تعقل در عرصه دین به یک اصل اشاره می‌کند که برای اهل ظاهر از اهمیت فراوانی برخوردار است. او می‌گوید: «هیچ گاه انسان به ایمان واقعی دست نمی‌یابد. مگر این که نسبت به پیغمبر اسلام ایمان جازم داشته باشد. ایمان جازم نیز چیزی است که در آن به هیچ وجه قید و شرط متصور نباشد.» یعنی اگر کسی سخن پیغمبر را تنها در صورتی بپذیرد که بر خلاف عقل صریح نباشد، چنین شخصی مومن نخواهد بود. به عبارت دیگر می‌توان گفت که ایمان جازم تنها در صورتی تحقق می‌پذیرد که انسان سخن پیغمبر را حتی اگر مخالف عقل صریح باشد بپذیرد. (ابن تیمیه؛ ۱۹۷۱م، ص ۱۷۸) به عقیده ابن تیمیه هرگاه عقل با شرع تعارض پیدا کند، مقدم داشتن شرع بر عقل واجب خواهد بود. ابن

کرده و عنوان آن اجتماع نقیضین است به هیچ وجه غیر از همین معقول درعالم تعقل حسین نیست. (ابراهیمی دینانی؛ ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۶) به این ترتیب وقتی ابن تیمیه به دو عقل قائل می‌شود و برای عقل دو شخصیت می‌شناسد ناچار باید گفت ازجاده صواب منحرف شده و یا این که آگاهانه راه مغالطه را می‌پیماید.

ابن تیمیه در تاریخ فرهنگ اسلامی یکی از بزرگ‌ترین جزم‌گرایانی است که درقشیریت و جمود بر ظواهر گوی سبقت از دیگران ربوده است، ولی آنچه موجب شگفتی می‌شود این است که او در عین قشیریت و جمود بر ظواهر، بیش از هر فقیه و متکلم دیگری درباب عقل و منطق سخن گفته است. او عقل را من حیث هو نمی‌خواهد بلکه عقلی را می‌خواهد که درجهت تأمین خواسته‌های بشری به کار آید. به همین جهت عقل را عرض دانسته و حتی تا سرحد غریزه آن را تنزل داده است (ابن تیمیه، ۱۹۷۱، ص ۱۷۳).

درحوزه اجتهاد و مباحث فقهی به عقیده اهل سنت، بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) صحابه ایشان می‌توانستند اجتهاد نمایند و همچنین با گسترش اسلام و بروز مشکلات نوین، رأی و اجتهاد بشری مشروعیت بیشتری پیدا کرد و به زودی به صورت منبعی مستقل در تشریح درآمد و به همین دلیل است که بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) در میان مسلمانان (غیرشیعی) مسئله «قیاس»، «فتوای صحابه»، «استحسان»، «مصلح مرسله» پیدا شد که معلول فقدان نص بود و براستحسان‌های کاملاً بشری و اجتهادی تکیه می‌کرد. به نظر فقهای اهل سنت این دسته اصول عقلانی نباید با ادله شرعی منافات داشته باشد. از این رو عقل به تنهایی قادر به تحلیل یا تحریم امری نخواهد بود و باید به شرع تکیه زند و تابع آن

تقلید از فلان شخص مجتهد آگاه کرده و بین همان مجتهد، اختلاف نظر پیدا شود شخص تقلید کننده باید قول مجتهد جامع شرایط را مقدم بدارد. درست است که این شخص عامی باعث هدایت عامی اوّل شده است و او را با وجود شرایط جواز تقلید در شخص مجتهد آگاه کرد ولی هرگز نمی‌تواند بگوید «قول من مقدم برقول مجتهد است.» زیرا وقتی او شخص عامی اوّل را به وجوب تقلید از فلان مجتهد هدایت کرد، معنی سخن وی این است که هر چه آن مجتهد به عنوان فتوا می‌گوید واجب‌الاطاعه و لازم‌الاتباع است. هرگاه بین عقل که دیگری را به وجوب پیروی از پیغمبر هدایت کرده و بین خود پیغمبر اختلاف پیدا شود باید قول پیغمبر را مقدم دانست (ابن تیمیه، ۱۹۷۱، ص ۱۳۸). ابن تیمیه در مثال خود به تعدد عقل قائل شده است. مثالی که ابن تیمیه انتخاب کرده علاوه بر این که با عامی خواندن عقل مناسب نیست، این سؤال اساسی نیز مطرح می‌شود که چرا او به تعدد عقل قائل شده و از ذکر مثال به عنوان دو شخص عامی دو عقل را منظور کرده است؟ پر واضح است که یک شخص عامی با شخص عامی دیگر در عین این که از اتحاد نوعی برخوردارند، از جهت شخصیت نیز دارای اختلاف بوده و اختلاف در شخصیت نیز یک امر واقعی است در حالی که مسئله عقل و معقولات چنین نبوده و نمی‌توان در مورد آن از اختلاف سخن گفت. به طور مثال می‌توان گفت: «امتناع اجماع نقیضین، یک امر معقول بشمار می‌آید. این امر معقول هم برای حسن قابل تعقل است و هم برای حسین. ولی درعین این که امر معقول برای دو شخص قابل تعقل است به هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که امر معقول، دارای دو شخصیت متفاوت است. درست است که شخصیت حسن غیر از شخصیت حسین است ولی معقولی که حسن تعقل

حال چنین گمان می‌کردم که قضایای این علم، صادق است زیرا بسیاری از آن قضایا را صادق یافته بودم. اما پس از مدتی خطا بودن برخی قضایای منطق برای من آشکار شد و هنگامی که در اسکندریه بودم خطاهای منطق را برای برخی از فلاسفه آن سامان بازگو کردم (ابن تیمیه، ۱۹۴۹، ص ۳). وی قیاس را که از مسائل مهم منطق است دارای اشکال داشته است و می‌گوید: «صوره القیاس لایدفع صحتهالکن یبین أنه لایستفاد به علم بالموجودات» (ابن تیمیه، ۱۹۴۹، ص ۲۹۳). به نظر ابن تیمیه صورت قیاس معتبر و غیر قابل اشکال است، ولی درعین حال براین عقیده است که علم به موجودات از قیاس به دست نمی‌آید. هنگامی که مواد صورت قیاس معلوم و معین بوده باشد، بدون تردید قیاس مفید یقین خواهد بود زیرا وقتی به تحقیق بدانیم که هر «الف»، «ب» است و هر «ب»، «ج» ناچار خواهیم دانست که هر «الف»، «ج» است. ولی این بدان معنی نیست که ما از این طریق بتوانیم به موجودات معین که دراین جهان تحقق دارد، علم حاصل کنیم. به عبارت دیگر قیاس برهانی که برای عقل مهمترین و مستحکم‌ترین طریقهٔ منطقی در اثبات وجود حق تعالی و همهٔ ماسوی الله است، از نظر ابن تیمیه فاقد اعتبار است. ولی فقهای اصولی شیعه صرفاً قیاسی معتبر می‌دانند که برهانی باشد و تمثیل که فقهای اهل سنت آن را قیاس می‌نامند از نظر ایشان فاقد اعتبار است و هیچ حجیتی ندارد. قیاس برهانی مبنای عقلانی دارد و فقیه می‌تواند از یک حکم کلی استفاده کرده و برای امر دیگر حکم بکند. علمای اهل سنت زمانی به فکر استفاده از عقل به عنوان یک روش استنباط احکام دینی افتادند که مدعی بودند پیامبر همهٔ مسائل دین را برای ایشان تبیین کرده است و نیازی به امام معصوم (ع) ندارند. ولی به زودی با مسائل جدیدی مواجه گردیدند و

باشد. (الشاطبی، ج ۱، ص ۳) ولی به عقیدهٔ شیعیان بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص)، مسلمانان با وجود ائمهٔ معصومین (ع) در مرجعیت دینی به چنین مشکلی دچار نگردیدند. اهل سنت که اعتقادی به عصمت ائمهٔ معصومین (ع) از خطا را نداشتند، در ابتدا خود را بی نیاز از تبیین شرع می‌دیدند و با مطرح شدن مسائل جدید در جامعهٔ اسلامی دریافتند که نیازمند اجتهاد می‌باشند. بنابراین متوجه عقل گردیدند و آن را در کنار کتاب، سنت و اجماع به کار بردند. غالب فقهای اهل سنت براین باورند که هرگاه در ادلهٔ کتاب، سنت و اجماع، برای یک مسئلهٔ فقهی، نتوان حکمی را یافت باید به عقل رجوع کرد گرچه این رجوع به عقل که قیاس نامیده می‌شود همان تمثیل منطقی می‌باشد که به معنی حکم کردن بر یک جزئی است از روی حکم جزئی دیگر (فیض؛ ۱۳۶۳، ص ۲۳۰). که این روش باقیاس منطقی تفاوت دارد و از نظر فقهای شیعه مردود است، نزد فقهای اصولی شیعه صرفاً قیاسی معتبر است که برهانی باشد و تمثیل هیچ حجیت عقلی‌ای نمی‌تواند داشته باشد. قیاس برهانی مبنای عقلانی داشته و بدین معنی است که فقیه بتواند از یک حکم کلی استفاده نموده و برای امر دیگر حکم نماید که اصطلاحاً قیاس منصوص العله نامیده می‌شود، ولی ابن تیمیه اساساً قیاس عقلی را موجب علم ندانسته است. به نظر او که اهل حدیث می‌باشد هر روش عقلی‌ای مردود است. به گونه‌ای که می‌توان گفت ابن تیمیه و کسانی که مانند او می‌اندیشند نه تنها با فلسفه و تعقل به ستیز برخاسته بلکه در رد منطق نیز کوشیده‌اند. ابن تیمیه در آغاز کتاب *الرد علی المنطقین* می‌گوید: «من همواره می‌دانستم که منطق یونانی از جمله اموری است که شخص هوشمند و با ذکاوت به آن محتاج نیست و شخص پلید و کودن نیز از آن بهره‌مند نمی‌گردد ولی در عین



خداوند حکمی مقرر شده است - گرچه علم واقعی بدان نداریم - می توان به اجتهاد بشری دست یافت؟ در پاسخ به این پرسش است که فقهای شیعه به دو دسته اصولیون و اخباریون تقسیم شدند. اصولیون معتقدند که اگر نتوانستیم حکم واقعی امری را بر سبیل «قطع» یا «ظن» به دست آوریم ناگزیر از توسل به منابع شرعی دیگری چون عقل و... هستیم تا در مقام عمل راهگشا باشند. این منابع «اصول عملیه» نامیده می شوند که گاه مبتنی بر شرعند که در این صورت «اصول عملیه شرعی» و هرگاه مبتنی بر احکام عقلی اند که «اصول عملیه عقلی» نامیده می شوند. اصولیان شیعه عقل را یکی از ادله اربعه می دانند. ولی اخباریون بر آنند که اخبار و اقوال منقول از حضرات معصومین (ع) ما را از دخالت دادن پاره ای عناصر از جمله «عقل» بی نیاز می سازد. پیشوای اخباریون و کسی که به شدت با عقل و خردورزی مبارزه می کرد امین الدین استرآبادی (قرن ۱۰ ه. ق) بود. او عقاید اخباری خود را در کتاب *فوائد المدینه* نوشت و در این کتاب هرگونه تعقل و تفکر را معارض با دین دانست و روایات معصومین (ع) را تنها ملاک حقایق هر امری دانست. این اخباری تندرو معتقد است که منطق، تنها از حیث صورت می تواند ذهن آدمی را از خطا باز دارد ولی همین علم از حیث ماده قیاس، نمی تواند ذهن آدمی را از وقوع خطا باز محفوظ نگهدارد زیرا آنچه در منطق آمده این است که مواد قیاس به وجه کلی تقسیم شده و برای هر یک از اقسام آن یک سلسله خصوصیات ذکر شده، ولی در فن منطق قاعده ای وجود ندارد که به وسیله آن بتوانیم دریابیم هر یک از مواد مخصوص در کدام یک از اقسام شناخته شده جای دارد. نه تنها چنین قاعده ای وجود ندارد بلکه وضع چنین قاعده ای در نظر ارباب معرفت، ممتنع است و کسی از عهده

برای پاسخ به صحابه رجوع می نمودند، آنان معتقد بودند که صحابه پیامبر (ص) در اجتهاد خطا نمی کنند. و همین عامل مهمی برای تکثر آراء فقهی شد. پس از چندی برای جلوگیری از هرج و مرجی که در افکار فقهی پدید آمده بود به فتاوی چهار نفر از فقهای تسنن، «مالکی، شافعی، ابوحنیفه، احمد بن حنبل» اجماع کردند و حاصل آن که بحث و انتقاد علمی جای خود را به جمود فکری داده و اجتهاد به تقلید تبدیل شد (طباطبایی [بی تا]، صص ۲۵-۲۱) و به همین دلیل بود که وظیفه عقل در حوزه فهم و شناخت مقاصد شرع خلاصه گردید.

### عقل در نگاه عالمان شیعه

به اعتقاد شیعیان در عصر نبی اکرم (ص) و امامت ائمه معصومین (ع) مسلمین نیازی به اجتهاد فقیهان نداشتند و از اوامر و منهیات ایشان بهره مند می گردیدند. شیعیان برخلاف اهل سنت معتقد بودند که پیامبر و ائمه معصومین (ع) هرگز خطا نمی کنند، زیرا آنان عقل کل بوده و به واسطه مقام عصمت خویش از هرگونه خطایی پاک و منزهانند. (علم الهدی، ۱۳۸۰، ص ۲۳) لذا در عصر نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) مسلمین نیازی به اجتهاد فقیهان نداشتند و از اوامر و منهیات ایشان بهره مند می گردیدند. (آل کاشف الغطا، ۱۹۹۷، ص ۱۱۴) احساس نیاز به پی ریزی قواعد فقهی با آغاز غیبت امام زمان (عج) مطرح گردید. گرچه در تعالیم دانشگاه بزرگ امام صادق (ص) پایه شیوه های عقلی استنباط احکام، پی ریزی شده بود، ولی از زمان غیبت امام (عج) است که توجه ویژه شیعیان به عقل خودنمایی می کند و فقیهان با این سؤال مواجه می شوند که آیا باید تنها به فهم و درک ظاهری اکتفا کرد یا با توجه به این که برای هر واقعه ای از سوی

را نفی می‌کنند، این محدث و اخباری مسلمان نیز اساس ادراک و معرفت را حس دانسته و سایر انواع معرفت را نه تنها غیر معتبر دانسته، بلکه منشأ اختلاف و گمراهی نیز بشمار آورده است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که چرا حس و علمی که از طریق حس بدست می‌آید از دیگر شکل‌های معرفت برتر و بالاتر است؟ آنچه استرآبادی را برآن داشته که با منطق مخالفت کند این است که به عقیده وی اختلاف و تفرقه فقها به علت این است که در استدلال‌های خود برخی از مقدمات عقلی را ضمیمه مقدمات نقلی می‌کنند و این انضمام مقدمات عقلی در مبادی نقلی است که ناچار ایجاد اختلاف می‌نماید. (سترآبادی؛ ۱۲۶۶، ص ۱۳۰)

اخباریون که منکر اجتهاد و تقلید هستند، یگانه مرجع و مصدر را احادیث و اخبار وارده میدانند و معتقدند که هر آنچه در کتب اربعه حدیث «کافی»، «استبصار»، «تهذیب» و «من لایحضر الفقیه» آمده است همه مقطوع الصدور و از معصومین (ع) است. (سترآبادی، ۱۲۶۶، ص ۲۹) استرآبادی معتقد است که تحصیل علم و معرفت، واجب نیست و معرفت خداوند قبل از ابلاغ خطاب از طریق الهام در قلوب مؤمنین واقع می‌شود. براساس همین الهام الهی است که وقتی دعوت پیغمبر (ص) به اشخاص مستعد می‌رسد، یقین به صدق پیغمبر در قلوب آنان استقرار پیدا می‌کند. به نظر او نخستین واجب، برحسب زبان اقرار به شهادتین است. (سترآبادی، ۱۲۶۶، ص ۲۰۲) در حالی که اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا در اقرار به شهادتین آگاهی وجود دارد یا جز لقلقه زبان چیز دیگری نیست؟ اگر کسی بگوید در اقرار به شهادتین آگاهی لازم نیست و صرف لقلقه زبان کافی است، معنی سخن وی این خواهد بود که حقیقت دین جز چند لفظ بی‌مضمون چیز دیگری نیست. ولی

وضع آن برنمی‌آید. استرآبادی معتقد است که حق و باطل با هم در آمیخته است و حق خالص و باطل محض در این عالم وجود ندارد و آنچه انسان با آن روبرو می‌شود ممزوجی از حق و باطل است. رفع این اختلاط و جدا کردن حق از باطل به سعی انبیا و اوصیا انجام می‌پذیرد و عقل با تکیه بر منطق، قضایای درست و نادرست را تنها از حیث صورت تشخیص می‌دهد ولی آنجا که اختلاط و امتزاج حق و باطل به ماده قضایا مربوط می‌شود، منطق نمی‌تواند تفکیک و تشخیص میان آن‌ها را به عهده گیرد. وی در ادامه به یک نکته اشاره می‌کند و آن این که علوم نظریه به دو قسم قابل تقسیم است: قسم اول علمی است که ماده قیاسی آن‌ها به حواس آدمی نزدیک بوده و به آسانی قابل ادراکند. در زمره این علوم می‌توان علم هندسه و حساب و بسیاری از ابواب منطق را قرار داد. قسم دوم علمی که ماده قیاسی آن‌ها از حوزه حواس آدمی دور است و ادراک آن‌ها در غایت اشکال است. حکمت الهی و طبیعی، علم کلام، علم اصول فقه و بسیاری از مسائل نظری فقهی و همچنین برخی قواعد فقهی و همچنین برخی قواعد منطقی در زمره این قسم از علوم قرار دارند. اختلاف حکمای الهی و طبیعی و همچنین مشاجرات متکلمان و فقها در مورد مسائل نظری، معلول این است که مواد قیاسی علوم آنان از حوزه حواس بشر دور بوده و دسترسی به این مواد با مشکل روبرو است. توسل به منطق و استدلال براساس موازین قیاسی نیز در این باب کارگشا نیست و به حکم این که تنها به صورت قیاس می‌پردازد، از حل مشکل مواد ناتوان خواهد بود. (سترآبادی؛ ۱۲۶۶، ص ۱۲۹) آنچه که جای تأسف دارد این است که همان‌طور که حس‌گرایان غربی که اساس معرفت را حواس دانسته‌اند و برای آنچه غیر حسی است اعتباری قائل نمی‌شوند و هرگونه معنویت متافیزیکی

اهل استنباط بوده و برای استدلال عقلی ارزش قائل می‌شده‌اند.

اخباریون برآنند که اخبار و اقوال منقول از امامان ما را از دخالت دادن پاره‌ای عناصر از جمله «عقل» بی‌نیاز می‌سازد. در مقابل، اصولیون معتقدند که اگر نتوانستیم حکم واقعی امری را بر سبیل به دست آوریم ناگزیر از توسل به منابع شرعی دیگری چون عقل و... می‌باشیم تا در مقام عمل راهگشا باشند. در حالی که اخباریون منکر هر گونه اجتهاد و تقلیداند. (استرآبادی، ۱۲۶۶، ص ۲۹) اصولیون همواره در طول تاریخ در مقابل این انحراف فکری اخباریون مقاومت کرده‌اند. زیرا از نظر اصولیون فطرت سلیم حکم می‌کند که عقل اساس محکمی دارد و باید به آن اعتماد و تکیه کرد و از طریق عقل است که می‌توان به خدا و پیغمبران و احکام آن‌ها پی برد.

علی‌الظاهر، تا قبل از زمان ابن جنید و شاگردش شیخ مفید (ره) اشاره‌ای به مسئله دلیل عقل نشده است. نخستین کسی که به حکم عقل صریحاً اشاره کرده است شیخ مفید (ره) است که درباره عقل می‌فرماید: «و هو سبیل الی معرفه حجیه القرآن و دلایل الاخبار» عقل راهی است برای معرفت یافتن و شناسایی حجیت قرآن و دلایل اخبار. (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۲، ص ۳۱۵) اولین تصریح به این که عقل یکی از ادله است از محمدابن ادریس است که می‌فرماید: «هنگامی که در یافتن حکم شرعی دستمان از کتاب و سنت و اجماع کوتاه شد، نوبت به دلیل عقل می‌رسد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹، ص ۳۱۷).

شیخ طوسی همچون شیخ مفید در عده *الاصول* دلیل عقلی را ضمن ادله احکام بر نمی‌شمرد و بلکه آن را تنها به مثابه طریق شناخت احکام شرعی قلمداد می‌کند. محمدبن ادریس (متوفی ۵۹۸ ه.ق) عقل را دلیل شرعی و در پی کتاب و سنت و اجماع

اگر در اقرار به شهادتین آگاهی لازم است، این سؤال پیش می‌آید که این آگاهی را چگونه باید تحصیل کرد؟ وقتی از لزوم تحصیل آگاهی سخن به میان می‌آید این مسئله نیز مطرح می‌شود که آیا لزوم تحصیل آگاهی یک واجب و اولین الزام از ناحیه عقل است یا از ناحیه شرع؟ تردیدی نمی‌توان داشت که در شرع، نخستین واجب مطرح است، ولی آیا فهم این الزام و درک این وجوب، بدون عقل امکان پذیر است یا نه؟ گمان نمی‌رود که در سخنان استرآبادی پاسخی درست به این پرسش وجود داشته باشد. (ابرهیمی دینانی، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۱۲ و ۱۳) استرآبادی که با عقل و اندیشه شدیداً مخالف است، بر آن است که متکلمان و مجتهدان و علمای علم اصول فقه در اثر اکتفا به عقل با روایات متواتر مخالفت کرده‌اند و از طریق ائمه اطهار (ع) السلام منحرف گشتند. به نظر او دو تن از نخستین کسانی که به مسائل عقلی اکتفا کردند و از راه راست و طریقه ائمه اطهار (ع) منحرف گشتند، محمدبن احمدبن جنید بود که به قیاس عمل کرد و دیگری حسن بن علی بن عقیل بود که به مباحث کلامی پرداخت.

شیخ مفید نیز نسبت به آثار و تألیفات این دو تن حُسن ظن داشت و حُسن ظن خود را در میان اصحاب و پیروانش ابراز داشت. حُسن ظن شیخ مفید در میان سیدمرتضی و بسیاری از علمای متقدم و متأخر شیعه شیوع پیدا کرد. دامنه این شیوع به علامه حلی رسید و او در آثار خود بیشتر قواعد عامه را به کار برد. پس از علامه، شهیدین نیز از وی پیروی کردند و این طریقه رواج یافت. (استرآبادی، ۱۲۶۶، صص ۲۹ و ۳۰) استرآبادی بسیاری از علمای شیعه را محکوم کرده و طریقه آنان را باطل شمرده است و معتقد است که گناه این بزرگان این بوده است که

ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۹)، *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، طرح نو، تهران؛

ابن ادریس، محمد بن احمد (۱۳۶۸)، *السرائر*، مؤسسه نشر اسلامی، قم؛

ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۹۷۱)، *در تعارض العقل والنقل*، تحقیق محمدرشاد سالم، مطبعه دارالکتب، قاهره؛

همو، احمد بن عبدالحلیم (۱۹۴۹)، *الرد على المنطقين*، مصدر به مقدمه سلیمان الندوی، نشره عبدالصمد شریف الدین الکتبی، المطبعه القيمه، بمبئی؛

استرآبادی، محمد امین (۱۲۶۶ ق.)، *فوائد المدینه*، ضمیمه کتاب اساس الاصول، مطبعه محمدیه، چاپ سنگی، [بی جا]؛

اصفهان، محمد بن حسین بن محمد رحیم (۱۲۶۱)، *الفصول فی الاصول*، چاپ سنگی، [بی نا]، تهران؛

اصفهان، محمد تقی الرازی النجفی (۱۴۲۱)، *هدایه المسترشدين فی شرح اصول معالم الدین*، مؤسسه نشر اسلامی، قم؛

خامنه ای، محمد (۱۳۸۴)، *روح ونفس*، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران؛

خوانساری، جمال الدین (۱۳۷۳)، *شرح غرر الحکم و درر الکلم*، مقدمه و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی، دانشگاه تهران، تهران؛

الشاطبی، ابراهیم بن موسی (بی تا)، *الموافقات فی اصول الشریعه*، دارالکتب العلمیه، بیروت؛

شهید اول، محمد بن جمال الدین مکی العاملی الجزینی (۱۳۷۷)، *الذکری الشیعه فی احکام الشریعه*، مؤسسه آل بیت (ع)، قم؛

صدر المتألهین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۳۶۸)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، مکتبه المصطفویه، قم؛

طباطبایی، محمد حسین (بی تا)، *ظهور شیعه*، تهران؛

علم الهدی، سید شریف المرتضی علی بن الحسین (۱۳۸۰)، *تنزیه الانبیاء والائمة (ع)*، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم؛

فیض، علیرضا (۱۳۶۳)، *مبادی فقه و اصول*، دانشگاه تهران، تهران.

کلینی، یعقوب (۱۳۴۴)، *اصول کافی*، ترجمه و شرح جواد مصطفوی، انتشارات علمیة اسلامیة، تهران؛

مجلسی، محمد باقر (۱۳۹۷)، *بحار الانوار*، طبع ۲، کتابفروشی اسلامیة، تهران؛

معرفی می کند (ابن ادریس: ۱۳۶۸، ص ۴) محقق حلی نیز در کتاب *المعتبر فی شرح المختصر* (حلی، ۱۳۱۸، ص ۲۰) و شهید اول در کتاب *الذکری* (شهید اول، ۱۳۷۷ ق، ص ۳۲) نیز عقل را در شمار ادله شرعی ذکر می کنند.

جمهور متأخرین از فقیهان شیعه که از جمله آنان محمد تقی اصفهانی در *هدایه المسترشدين*، محمد حسین بن محمدرحیم اصفهانی در *الفصول* و میرزای قمی در *قوانین الاصول* بر این نکته اتفاق نظر دارند که عقل را می توان به مثابه یکی از ادله شرعی برشمرد، مشروط بر این که حکمی از کتاب و سنت و یا اجماع در میان نباشد. (محمد تقی اصفهانی، ۱۴۲۱، ص ۲۰۴) و نیز (محمد حسین اصفهانی، ۱۲۶۱، ص ۱۲۸) و نیز (میرزای قمی، ۱۲۷۱، ص ۱۰۲). حاصل آن که در میان عالمان شیعه و سنی دو جریان خردستیز که توسط استرآبادی و ابن تیمیه طرح و رهبری گردید، همه حوزه های فلسفی، فقهی و کلامی را تحت تأثیر خود قرار داد.

ولی آنچه حاصل تعالیم قرآن کریم و روایات معصومین (ع) است حکایت از عظمت، حجیت و اعتبار عقل در حوزه فلسفه، کلام و اجتهاد عقلانی در فقه دارد. براهین عقلی محکم و مستدلی که برای اثبات اصول مسلمی همچون توحید و معاد در قرآن کریم اقامه گردیده است، خود دلیل محکمی است بر این مدعا که خداوند همواره بشر را دعوت به تفکر و خردورزی کرده است و عقل و عقلانیت هیچ تعارضی با شریعت ندارد، و می توان از برهان عقلی در جهت استنباط احکام شرعی نیز استفاده نمود.

## منابع

آل کاشف الغطا، محمد حسین (۱۳۷۶ ق.)، *اصل الشیعه و اصولها*، تحقیق علاء آل جعفر، مؤسسه الامام علی (ع)، بیروت؛

موسوی بجنوردی، السید محمد (۱۳۸۲)، مصادرالتشريع عند الاماميه  
والسنه، پژوهشکده امام خميني و انقلاب اسلامي، تهران؛  
موسوی بجنوردی، سيد محمد (۱۳۷۹)، نشرعروج، تهران؛  
ميرزای قمی، ابوالقاسم (۱۲۷۱)، قوانين الاصول، [بی نا]، ایران ■

محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۳۱۸)، المعترفی شرح المختصر، [بی نا]،  
تهران؛  
المنجدفی اللغة والاعلام، (۱۹۸۸)، منشورات دارالمشرق، بیروت؛